



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۱۵/دی/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط - مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۸

ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت - اشکال چهارم و پنجم

و ششم و بررسی آن ها

جلسه: ۴۴

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث پیرامون دلیل اول قائلین به عدم امکان رجوع قید به هیئت بود. دلیل اول قائلین به این قول که توسط مرحوم شیخ انصاری بیان شده بود مورد اشکال واقع گردید. تا کنون سه اشکال به این دلیل بیان و مورد بررسی قرار گرفت.

اشکال چهارم

محقق اصفهانی می فرماید: جزئیت در مورد هیئت و به طور کلی معانی حرفیه به معنای متقوم بودن به طرفین است. یعنی وقتی گفته می شود هیئت «اکرم» (یعنی هیئت امر که دال بر وجوب است) جزئی است به این معنا است که این هیئت یک حقیقتی است که قوامش به طرفین است. به عبارت دیگر منظور از وجوب یعنی بعث و این بعث و تحریک در ضمن این که دارای یک معنایی است ولی استقلال ندارد. زیرا هیئت بعث به چیزی متعلق شده و به کسی متوجه گردیده است. تقوم به طرفین به واسطه این که طرفین هیئت امر تشخیص دارند، قطعاً موجب تضییق است. گاهی وجوب به معنای کلی مورد نظر است ولی گاهی وجوب به چیزی و خطاب به کسی صورت گرفته است. در این صورت قهراً دایره وجوب یعنی دایره هیئت امر مضیق می شود. اما نکته ای که قابل توجه است این است که این تضییق به حدی نمی باشد که موجب تضییق مجدد نباشد. بلکه اگر تضییق به حدی بود که امکان تقیید و تضییق مجدد وجود نداشت حق با مرحوم شیخ انصاری بود، ولی در ما نحن فیه امکان تضییق و مقید کردن مجدد دایره هیئت وجود دارد که عبارت است از تضییق به حسب شرایط و موقعیت دیگر. مثلاً وقتی گفته می شود «ان جائک زید فاکرمه» هیئت اکرم مقید به مجعی زید شده که قهراً یک تضییق است، ولی این تضییق که از ناحیه مجعی زید برای هیئت اکرام پیدا شده، هیچ مانع و محذوری برای تضییق مجدد به دنبالش نیست، زیرا آن تضییقی که قبل از آن پدید آمده و به واسطه ارتباط این هیئت با دو طرف بود دایره اش محدودتر شده است. کانه محقق اصفهانی می فرماید: جزئیت در اینجا غیر از آن جزئیت حقیقی است که در مورد مصادیق خارجی وجود دارد. زیرا جزئیت در هیئات به واسطه تقوم هیئت و بعث به طرفین است، اما شرایط و موقعیت ها هم چنان قابلیت تضییق مجدد را برای هیئت فراهم می کنند. لذا این که مرحوم شیخ انصاری فرموده قابلیت رجوع قید به هیئت وجود ندارد و ادعای امتناع نمودند قابل قبول نیست.

این اشکال با مقداری تفاوت در بیان نظیر اشکالی است که در جلسه قبل بیان شد لذا این اشکال نیز به نوعی به عنوان یک اشکال مبنایی تلقی می شود. زیرا اگر مرحوم شیخ انصاری معتقد است که موضوع له هیئت، خاص است، حتی این مقداری که مورد ادعا است نیز برایش تضییق مجدد قابل تصور نیست.

مرحوم محقق اصفهانی یک تصویری از جزئیات معنای حرفی و هیئت ارائه داده اند که طبق آن تصویر تقیید و تضییق مجدد اشکالی ندارد، اما مرحوم شیخ انصاری که ادعا می کنند هیئت جزئی است و وضع آن عام و موضوع له آن خاص است در واقع قصد دارند بگویند: هیچ فضایی برای تقیید و تضییق مجدد وجود ندارد لذا این اشکال نیز یک اشکال مبنایی است.

فرق اشکال چهارم با اشکال سوم در این است که در اشکال سوم (که آن را پذیرفتیم و قبول کردیم که این اشکال وارد است) بیان شد که درست است که تقیید به لحاظ فرد ممکن نیست ولی به لحاظ حالات ممکن است.

اگر در اشکال چهارم منظور محقق اصفهانی تضییق به لحاظ حالات باشد این همان اشکال قبلی به بیان دیگر است، اما اگر مقصود همین مطلبی است که در اشکال چهارم ما تقریر کردیم قهرا اشکال سوم و چهارم با هم متفاوت است.

به هر حال اشکالی که بر دلیل اول مرحوم شیخ انصاری وارد است این است که هر چند موضوع له هیئات خاص است ولی هر مقدار هم که خاص باشند از حیث حالات و شرائط مختلف و دارای سعه می باشند و می توان آن را از حیث حالات مختلف مقید کرد. مثلا همین زید متشخص، موجود در خارج حالات مختلف دارد، شب دارد، روز دارد، ایستاده دارد، خوابیده دارد و... .

اشکال پنجم

محقق خوبی می فرمایند: حروف و هیئات برای معانی جزئی حقیقی وضع نشده اند تا گفته شود قابل تقیید نیستند، بلکه حروف برای تضییق در معانی اسمی وضع شده اند. به نظر ایشان موضوع له حروف عبارت است از چیزی که به وسیله آن معانی اسمیه مضیق می شوند. مثلا نماز که یک معنای اسمی و مطلق و مستقل است وابسته به چیزی نیست ولی زمانی که کلمه «فی» در کنار نماز آورده می شود و گفته می شود «الصلوة فی البیت یا الصلوة فی المسجد» کلمه «فی» موجب تضییق معنای اسمی صلوة می شود. لذا به طور کلی موضوع له حروف و هیئات که ملحق به حروف می باشند عبارت است از تضییق در معنای اسمی. به همین جهت حروف در کنار هر اسمی قرار بگیرند معنای اسمی را تضییق می کنند و آن را در یک شرایط و موقعیت خاص قرار می دهند.

اگر موضوع له معانی حرفیه را تضییق در معنای اسمی بدانیم، هیچ مانعی از تضییق دیگر بعد از تضییق اول بوجود نمی آید. مثلا وقتی گفته شود «الصلوة فی المسجد» و سپس قید دیگری هم کنار آن آورده شود مثل «الصلوة فی المسجد فی اول الوقت» قید دوم نیز باعث تضییق در معنای اسمی می شود. یا «الصلوة فی المسجد متطهرا» نیز باعث تضییق مجدد در معنای اسمی شده است در حالی که هیچ محذوری بوجود نمی آید زیرا «متطهرا» یک هیئت است و این هیئت در حقیقت مثل معنای حرفی است که موجب تضییق در معنای اسمی می شود اما در عین حال یک سعه ای هم دارد، لذا از قابلیت تضییق دوباره برخوردار است. پس مفاد هیئات قابل تضییق و تقیید هستند و به همین جهت رجوع قید به هیئت نیز مانعی ندارد.

دلیل اول: آن چه که در این مقام محقق خوبی فرمودند یک اشکال مبنایی است. زیرا موضوع له حروف و هیئات نزد محقق خوبی با موضوع له حروف و هیئات به نظر مرحوم شیخ انصاری متفاوت است. مرحوم شیخ انصاری می فرماید موضوع له هیئات خاص و جزئی است به نحوی که قابل تقیید نیستند. اما محقق خوبی می فرمایند: موضوع له هیئات مانند حروف عبارت است از تضييق در معانی اسمی. لذا این اشکال یک اشکال مبنایی به مرحوم شیخ است و همان طور که در گذشته بیان شد، زمانی که قصد اشکال به مرحوم شیخ را داریم باید بر اساس مبنایی باشد که با مبنای ایشان سازگار باشد. لذا اگر این اشکالات را به ایشان وارد بدانیم، دیگر مشهور که معتقدند وضع حروف عام و موضع له خاص است نمی توانند با این اشکالات همراهی کنند.

دلیل دوم: نزاع بر سر امکان رجوع یا عدم امکان رجوع قید به هیئت است و عدم امکان تنها در صورتی قابل اثبات است که تقیید مساوی با تضييق باشد. اگر قرار باشد قید به هیئت برگردد باید بگوییم معنای هیئت تضييق می شود. یعنی وقتی می گوییم «صل فی المسجد» صل بوسیله «فی» مقید می شود به مکانی به نام مسجد که یک تضييقی در صلوۀ ایجاد می شود. حال اگر قید دیگری اضافه کنیم و بگوییم «صل فی المسجد فی المحراب» این یک تضييق دوباره است و «فی المحراب» همان «صلوۀ فی المسجد» را دوباره مضیق کرده است. یعنی قید به مضیق خورده نه اینکه قید خودش سبب تضييق بشود. به عبارت دیگر رجوع قید به مفاد هیئت مساوی با این است که این قید به تضييق برگردد. در حالی که فرق است بین رجوع قید به تضييق یا بازگشت قید به مضیق. اگر تضييق در مرحله اول ایجاد شود و ما بگوییم «صل فی المسجد» مجموع آن یک چیز مقید می شود حال اگر قید به این مجموع بخورد، غیر از این است که بگوییم قید به خود آن هیئت از اول خورده. به عبارت سوم هیئت با آن قید و جزئیتی که دارد خودش یک چیز مقید است، حال اگر این قید را بخواهیم برگردانیم این قید دیگر به هیئت بر نمی گردد بلکه این قید به آن مجموع که مقید است بر می گردد که فرق بین آنها واضح و روشن است.

اشکال ششم

محقق خوبی در محاضرات اشکالی را از محقق اصفهانی اخذ کرده و به مرحوم شیخ انصاری ایراد کرده و آن را پذیرفته اند. ایشان می فرمایند: به طور کلی طلب قابل تقیید نیست و تقیید طلب غیر معقول است. زیرا طلب جزئی است و زمانی که آمر از مخاطب چیز خاصی را طلب می کند آن طلب یک جزئی می شود، زیرا بحث ما در ما نحن فیه بحث از کلی بعث و طلب نیست و زمانی که آمر امر می کند طلب او در ضمن یک هیئت و ماده‌ای بیان می شود. لذا آمر هیچ گاه به طور کلی نمی گوید من یک چیزی از شما طلب می کنم. مشروط کردن مفاد هیئت، تقیید طلب نمی باشد بلکه تعلیق طلب است. کانه محقق اصفهانی در این اشکال می فرماید: ما هیئت را تعلیق می کنیم نه تقیید و فرق است بین تقیید و تعلیق. آن چه محال و غیر معقول است تقیید است و در ما نحن فیه تقییدی اتفاق نمی افتد بلکه هیئت تعلیق می شود و تعلیق امر خاص و جزئی اشکالی ندارد.

لذا کانه ایشان قصد دارد بگوید مرحوم شیخ انصاری بین اطلاق و تقیید و بین تنجیز و تعلیق خلط کرده اند. در حالی که تقیید هیئت و رجوع قید به هیئت معقول نیست زیرا طلب جزئی است و تقیید جزئی غیر معقول است ولی تعلیق جزئی بر خلاف تقیید آن معقول است. یعنی اگر یک جزئی را معلق به چیزی کنیم و بگوییم یک فرد خاص جزئی یا امر خاص معلق به یک شرط خاصی شده که اگر آن شرط محقق شود آن طلب جزئی و امر جزئی تحقق پیدا می کند اشکالی ندارد.

پس تقييد و تضييق هيئت و طلب معقول نيست چون جزئي است كما ذكره الشيخ و ما با شيخ در اين جهت همراهي مي كنيم ولي تعليق جزئي علي امر و شرط اشكالي ندارد.

بررسی

اين موضوع که بين تقييد و تعليق تفکيک قائل شويم سخن صحيحي نيست.

با کمی دقت روشن می شود که به همان دليلی که تقييد جزئي (طبق مبنای مرحوم شيخ انصاری) معقول نيست تعليق جزئي نیز معقول نيست. يعنی اگر قبول كنيم که تقييد جزئي ممکن نيست و با مرحوم شيخ انصاری همراه شويم به همان دليل تعليقش نیز ممکن نيست زیرا بازگشت تعليق به تقييد است.

معنای تعليق چيست؟ مثلاً زمانی که مولا به عبد می گوید: «اکرم زيدا» اگر فرض كنيم که طلب اکرام زید یک طلب جزئي باشد يعنی معلوم باشد که مولا طلب چه چیزی را از چه کسی خواسته و مخاطبش چه کسی است معنای تعليق اين طلب جزئي بر مجيء زید اين است که می توان فرض کرد که اين طلب جزئي به شکل ديگر هم قابل اتیان است و آن غير از فرض مجيء زید است در حالی که اين خلاف و خروج از فرض است. اگر قبول کردیم تقييد و تعليق با هم ملازمند به همان دليلی که تقييد جزئي محال است تعليقش هم محال است. بله اگر از ابتدا تقييد جزئي را محال ندانيم بحث ديگری است که در آن صورت تعليق جزئي نیز محال نيست ولی اگر پذيرفتيم که تقييد جزئي محال است قهراً نمی توانيم تن به تعليق دهيم چون تعليق به نوعی ملازم با تقييد است و جایی که تقييد ممکن نباشد تعليق هم ممکن نيست.

جمع بندی

دليل اول قائلين به امتناع رجوع قيد به هيئت بر اين اساس استوار بود که وضع هيئات مانند وضع حروف عام و موضوع له خاص است. لذا چون هيئات خاص هستند قابل تقييد نيستند. به عبارت ديگر در حقيقت دليل ايشان متشکل از یک صغری و یک کبری می باشد.

صغری عبارت است از اين که هيئات مانند حروف جزئي هستند.

کبری عبارت است از اين که جزئي قابل تقييد نيست.

نتيجه عبارت است از اين که هيئت قابل تقييد نيست. لذا قيود رجوع به هيئات نمی کنند.

اشکالاتی به اين دليل وارد شده که بسياری از آن ها روحشان یک چیز است هرچند تعابير مختلفی برای آن ها بيان شده است. یک سری از اشکالات مبنایی بود که از طرف محقق خراسانی و محقق خویی به مرحوم شيخ انصاری وارد شد. به نظر اين ها وضع حروف و هيئات وضع عام و موضوع له خاص نيست.

محقق خراسانی فرمودند: وضع در حروف عام و موضوع له نیز عام است که اين اشکال، یک اشکال مبنایی جدی به مرحوم شيخ انصاری است.

بر اساس بعضی ديگر از اشکالات وضع حروف عام و موضوع له آن خاص است ولی اين خاص بودن به اين معنا نيست که به هيچ وجه قابل تقييد نباشد. موضوع له جزئي است ولی به لحاظ حالات و شرايط قابل تقييد است.

پس اصل اشکال به دليل اول عبارت است از اين که بر فرض قائل شويم که وضع هيئات عام و موضوع له آن خاص است اما خاص بودن موضوع له هيئت به اين معنا نيست که هيئت به هيچ وجه قابل تقييد نباشد. کمترین چیزی که می شود در مورد هيئات گفت

این است که برای آن طلب خاص و جزئی حالات مختلفی قابل فرض است و به حسب آن حالاتی که برایش متصور است می‌تواند مقید شود. بنابراین هیچ محذوری از تقیید هیئت پیش لازم نمی‌آید. لذا رجوع قید به هیئت مشکلی ندارد.

گفتار نیکو با دوست و دشمن

امام حسن عسگری (ع) می‌فرماید:

قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالِفِهِمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ^۱.

با دوست و دشمن خوش رفتار و خوش سخن باشید و با خوبی با آن‌ها سخن بگویید.

تعبیر به مؤمن و مخالف در لسان روایات معنای خاصی دارد (شیعه و غیر شیعه) اما به طور کلی معنای این سخن آن است که با همه چه کسانی که با شما هم عقیده هستند و چه آنها که با شما هم عقیده نیستند به خوبی سخن بگویید. قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا با دوست و دشمن به خوبی سخن بگویید سپس امام حسن عسگری (ع) استدلال می‌کنند؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ این‌که چرا با دوستان و مؤمنان باید به خوبی سخن گفت به این جهت است که باعث شادابی و نشاط و انبساط خاطر آن‌ها می‌شود أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ این خوش رویی شما باعث انبساط وجه می‌شود. مومنین باید با هم با روی خوش و سخن خوش برخورد و گفتگو کنند، اما نسبت به مخالفین باید با مدارا سخن گفت چرا؟ به این دلیل که آن‌ها به ایمان و حقیقت جذب شوند، لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ به این دلیل که به سمت ایمان کشیده شوند.

تأثیر سخن خوش در دوست و دشمن را ببینید. حال ما بر فرض کسی را هم گمراه بدانیم، کسی را فریب خورده بدانیم، فکر کنیم کسی از مسیر مستقیم خارج شده ولی امام حسن عسگری (ع) می‌فرماید با آن‌ها با مدارا سخن بگویید تا باعث روی آوردن آن‌ها به ایمان و احکام الهی شوید.

اگر ما به همین دستور امام حسن عسگری (ع) عمل کنیم، یعنی با یکدیگر خوب سخن بگوییم و در برخورد با مخالفین هم با مدارا سخن بگوییم ببینید چقدر مشکلات حل می‌شود. اگر می‌خواهیم مخالفین و گمراهان را هدایت کنیم، اگر می‌خواهیم کسی را با خودمان همراه کنیم راهش این است نه سب و ناسزا و توهین و امثال آن. همان روشی که پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت در پیش گرفتند و با این روش دلهای مخالفین و مشرکین را به سوی حقیقت جذب کردند.

خدا به ما توفیق دهد که با این لسان، لسان خوب، لسان خوش و نیکو با یکدیگر سخن بگوییم.

«الحمد لله رب العالمین»

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۶۱.